

نقد تبیین حکما از مسئله اختیار در اندیشه ملا محمد طاهر قمی -  
محمد مهدی کرباسچی، محمد هادی ملا زاده، فهیمه جعفری  
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه  
سال سیزدهم، شماره ۵۲ «ویژه عدل الهی»، پاییز ۱۳۹۵، ص ۵۶ - ۷۷

## نقد تبیین حکما از مسئله اختیار در اندیشه ملا محمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸ق.)

\* محمد مهدی کرباسچی

\*\* محمد هادی ملا زاده

\*\*\* فهیمه جعفری

چکیده: نگارندگان، نقد ملام محمد طاهر قمی (متوفی ۱۰۹۸ قمری) از تبیین حکما در مسئله اختیار را بر اساس آثار او، به ویژه کتاب چاپ نشده "بهجه الدارین فی الامر بین الامرين" توضیح داده‌اند. در این گفتار، چند قاعدة فلسفی، از جمله قاعدة "الشيء ما لم يجب لم يوجد"، شبهه ترجیح بلا مرجح و شبهه تخلف معلول از علت تامه تبیین فلسفی شده و نقد آن در پی، آمده است.

کلیدواژه‌ها: قمی، ملام محمد طاهر؛ اختیار انسان؛ بهجه الدارین فی الامر بین الامرين (کتاب)؛ قواعد فلسفی؛ ترجیح بلا مرجح؛ تخلف معلول از علت تامه.

mohammad.mahdi.karbaschi@gmail.com

m.h.mollazadeh@gmail.com

jafari\_6590@yahoo.com

\*. استادیار دانشگاه قرآن و حدیث پردیس تهران

\*\*. استادیار دانشگاه قرآن و حدیث پردیس تهران

\*\*\*. کارشناس ارشد علوم حدیث گرایش کلام و عقاید

مجبور یا مختار بودن انسان از جمله مسائلی است که همواره در طول تاریخ مورد بحث و گفتگو بوده است و نظریات مختلفی از سوی متكلمان، حکما و عرفای مسلمان و حتی غیر مسلمان پیرامون این مسئله بیان شده است. در این میان متكلمان امامیه و حکما هر دو قائل به اختیار نسبی انسان یعنی همان امر بین الامرين هستند اما تفسیر این دو گروه از این دیدگاه با یکدیگر متفاوت است. برخی از متكلمان امامیه معتقدند تبیین حکما از این مسئله را همان جبر می دانند. یکی از این گروه متكلمان، ملا محمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸ق) است، که از بزرگان علمای امامیه در قرن یازدهم می باشد. این عالم جلیل القدر هم عصر شیخ بهایی و از مشایخ اجازه علامه مجلسی و شیخ حر عاملی است که به گواهی بزرگانی همچون محدث نوری در مستدرک الوسائل، "عالیم جلیل و شریف و دارای تالیفات بلیغ و سودمند است." صاحب ریاض العلما نیز او را از مشاهیر عصر خویش می داند.<sup>۱</sup>

در این گفتار ضمن بیان دیدگاه حکما در مسئله اختیار انسان، نقدهایی را که این عالم بر جسته شیعه بر نظریات ایشان وارد بر اساس دو کتاب سفينة النجاة<sup>۲</sup> و بهجة الدارين فی الامر بين الامرين<sup>۳</sup> وی، می آوریم.

۱. برای آشنایی بیشتر با این عالم بزرگ به این منابع مراجعه شود: حسینی ارمومی، جلال الدین، مقدمه شش رساله فارسی از رسائل مولی محمد طاهر قمی؛ امینی، عبدالحسین، الغیر فی الكتاب و السنہ و الادب، ج ۱۱؛ گلی زواره، غلامرضا، ستارگان حرم، ج ۱۴.

۲. کتاب سفينة النجاة را در سال ۱۰۵۳ قمری ملا محمد طاهر قمی تصنیف کرده است. بنا بر آنچه در الذریعة آمده "هدف مصنف از نگارش این کتاب، ارائه عقاید اسلامی و ایجاد باورهای قلبی از طریق دستورات و برنامه‌های اخلاقی بوده است." این کتاب دوازده باب دارد که در باب ششم آن با عنوان "در ابطال جبر و توفیض و اثبات امر بین الامرين" به طور مفصل به این موضوع میپردازد.

۳. رساله "بهجة الدارين فی الامر بين الامرين" در ذیقعده ۱۰۵۵ قمری یعنی پیش از تأییف و توبییب ابواب العدل بحار الانوار در قم به رشته تحریر در آمد. وی در رساله مذکور پس از بیان نظریات مختلف در باب جبری یا اختیاری بودن أفعال انسان و

## شرح دیدگاه فلاسفه

فلاسفة مسلمان در بحث جبر و اختيار، ضمن نقد نظریه جبر و تفویض، از أمر بین الأمرین دفاع می‌کنند و آن را نظریه برتر می‌دانند. ملاصدرا در اسفرار، بعد از توضیح نظریه فلاسفه می‌گوید:

أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْمِذْهَبُ أَحْسَنُ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَ أَسْلَمُ مِنَ الْأَفَاتِ، وَ أَصْحَحُ عِنْدَ ذُو الْبَصَائِرِ النَّافِذَةِ فِي حَقَائِقِ الْمَعْارِفِ، فَإِنَّهُ مُتَوَسِّطٌ بَيْنَ الْجَبْرِ وَ التَّفْوِيْضِ، وَ خَيْرُ الْأَمْوَارِ أَوْسَطُهُمَا." (صدر المتألهین، ج ۶، ص ۳۷۲)

اما تفسیر آنها از این نظریه با آنچه متکلمان بیان می‌کنند متفاوت است.

آقای مصباح یزدی بعد از نقد اشاعره و معزله در مسئله اختیار انسان، نظر

فلاسفه را این گونه تبیین می‌کند:

"فلاسفة هر چند استناد با واسطه همه پدیده‌ها حتی افعال اختياری انسان را به خدای متعال صحیح می‌دانستند، اما این استناد را تنها بر اساس علة العلل بودن واجب الوجود توجیه می‌کردند، تا اینکه صدر المتألهین تبیین صحیحی از رابطه علیت بدست داد و ثابت کرد که علل متوسطه، چون خودشان معلول خدای متعال هستند، هیچ گونه استقلالی ندارند و اساساً افاضه وجود به معنای دقیق کلمه، مختص خدای متعال می‌باشد و سایر عللها به منزله مجاری فیض وجود هستند که با اختلاف مراتبی که دارند، نقش وسایط را بین سرچشمه اصلی وجود و دیگر مخلوقات ایفا می‌کنند. بنابر این معنای عبارت معروف "لاموثر فی الوجود الا الله" این خواهد بود که تأثیر استقلالی و افاضه وجود، مخصوص به خدای

نقد آنها، دو شبهه مهم ترجیح بلا مردّج و تخلف معلول از علت تمامه را پاسخ می‌دهد و سپس با آوردن روایات متعدد به اثبات نظریه أمر بین الأمرین و بیان معنای این دیدگاه می‌پردازد. همچنین در ضمن بحث، مطالعی را به مناسب، در زمینه قضا، قدر و بداء و همچنین نقد بعضی عقاید فلاسفه مانند اعتقاد به عقول عشره، قاعده الواحد، حدوث ذاتی، حدوث دهri و ... می‌پردازد.

متعال است." (مصابح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۳۹۱)

وی در ادامه، ضمن پاسخ به شبهه قائلین به تفویض که استناد فعل واحد را به دو فاعل، محال می‌دانند، معنای امر بین الامرين را این گونه بیان می‌کند:

"استناد فعل واحد به اراده دو فاعل، در صورتی محال است که هر دو فاعل در عرض یکدیگر، مؤثر در انجام آن فرض شوند و به اصطلاح، فاعل جانشینی باشند. اما اگر دو فاعل در طول یکدیگر باشند، استناد فعل به هر دوی آنها اشکالی ندارد. و استناد به دو فاعل طولی تنها به این معنی نیست که اصل وجود فاعل بی‌واسطه، مستند به فاعل با واسطه است بلکه علاوه بر این تمام شئون وجود او هم مستند به فاعل هستی بخش می‌باشد، و حتی در انجام کارهای اختیاریش هم بی‌نیاز از او نمی‌باشد، و دمامد وجود و همه شئون وجودش را از او دریافت می‌دارد. و این است معنای صحیح لاجیر و لا تفویض بل امر بین الامرين." (مصابح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۳۹۲)

مرحوم طباطبائی این مطلب را با این بیان آورده است:

"فاعلية الواجب تعالى في طول فاعلية الإنسان لا في عرضه، حتى تتدافعاً ولا تجتمعوا ... وقد عرفت أن الفاعلية طولية ولل فعل انتساب إلى الواجب بالفعل بمعنى الإيجاد، وإلى الإنسان المختار بمعنى قيام العرض بموضوعه." (طباطبائی، نهاية الحكمة، ص ۳۰۲ و ۳۰۳)

فاعلیت خداوند متعال در طول فاعلیت انسان است نه در عرض آن، که قابل جمع نباشد بلکه در تعارض با هم باشند ... و قبلًاً دانستی که فاعلیت طولی بوده و فعل دارای انتسابی فعلی به معنای ایجاد به خداوند است، و دارای انتساب به معنای قيام عرض به موضوعش نسبت به انسان مختار می‌باشد."

این معنایی است که فلاسفه در توجیه افعال اختیاری انسان دارند، با این بیان که هر فعلی را با واسطه یا بدون واسطه به خداوند متعال نسبت می‌دهند.

"ما من شيء ممكن موجود سوى الواجب بالذات، حتى الأفعال الإختيارية، إلا و هو فعل

الواجب بالذات معلول له، بلا واسطة أو بواسطة أو وسائله." (طباطبایی، نهایة الحکمة، ص ۳۰۱) همه ممکن الوجودها حتی أفعال اختياری، فعل واجب الوجود و معلول او هستند با واسطه يا بدون واسطه.

در واقع فلاسفه در دفاع از نظریه امر بین الأمرین و تفسیر آن به نحوی که بیان شد می کوشند؛ اما این نحوه تفسیر فلاسفه از امر بین الأمرین، به دلیل اعتقاد به اصلی است که از آن تعبیر به ضرورت علی و معلولی می شود و قاعده معروف و عمومی «الشیء مالم يجب لم يوجد» نیز از آن اصل ناشی می شود، درحالی که متکلمین لازمه این اعتقاد فلاسفه را جبر می دانند و آنها را محکوم به اعتقاد به جبر می کنند.<sup>۱</sup> ملا محمد طاهر می گوید:

إن الإيجاب الذي قال به الحكماء وأتباعهم، قريب من الجبر، بل عين الجبر و لكن في صورة الإختيار. (قمی، بهجهة الدارين فی الأمر بین الأمرین، ص ۲۱۹)

ایجابی که حکما و پیروانشان به آن معتقدند، نزدیک به جبر بلکه عین جبر است ولی در صورت و ظاهر اختيار.

در ادامه به توضیح بیشتر آن می بردازیم.

قاعده "الشیء مالم يجب لم يوجد" و نقد آن

این قاعده فرع بر اصل علیت است و می گوید: شیء ممکن تا به حد وجوب و ضرورت نرسد، موجود نمی گردد.

طبق اصل علیت، ممکن برای آنکه موجود گردد یا معدهم شود، به یک مرجح بیرونی (علت) نیاز دارد.

۱. یکی از استادان فلاسفه معاصر، ضمن نقد و بررسی این قاعده، صریحاً بیان می کند که فیلسوفان مسلمان قائل به جبر بوده و در برابر اصل شیعی امر بین الأمرین قرار دارند. (ر.که: فیاضی، غلامرضا، "نقد و بررسی قاعده الشیء ما لم يجب لم يوجد"، فصلنامه آینین حکمت، شماره دوم، سال اول، زمستان ۱۳۸۸)

ملاصدرا می‌گوید:

إن كل ممکن ما لم یترجح وجوده بغيره لم يوجد، و ما لم یترجح عدمه كذلك لم ینعدم. فلا بدّ له في رجحان كل من الطرفين من سبب خارج عن نفسه. (صدر المتألهين، ج ۱، ص ۲۲۲)

۶۱ هر ممکنی مادامی که وجودش ترجیح پیدا نکند موجود نمی‌شود. و همین طور مادامی که عدمش ترجیح پیدا نکند نیز معدهم نمی‌شود، و ناگزیر برای رجحان پیدا کردن هر یک از دو طرف وجود یا عدم نیاز به عاملی بیرون از خودش دارد.

علامه طباطبایی این اصل را این گونه تبیین می‌کند:  
لا ريب أن الممکن الذي يتساوی نسبته إلى الوجود و العدم عقلاً، يتوقف وجوده على شيء يسمى علة، و عدمه على عدمها. (طباطبایی، بداية الحکمة، ص ۴۷)

بدون شک، ممکنات که وجودشان نسبت به وجود و عدم مساوی است، وجودشان متوقف بر وجود علت و عدمشان متوقف به عدم علت است.

مسئله نیاز ممکن به علت قابل قبول است. اما سخن بر سر این است که رابطه میان علت و معلول چه رابطه‌ای است؟ آیا میان آنها ضرورت برقرار است یا نه؟ فلاسفه می‌گویند: این رابطه یک رابطه ضروری است؛ یعنی در صورت وجود علت تامه شيء، وجود آن شيء ضروری است و در صورت نبودن علت تامه، همان نبود علت تامه، علت تامه عدم است و عدم شيء را ضروری می‌گرداند.<sup>۱</sup>

اما برخی از متكلمان رابطه میان علت و معلول را - دست کم در افعال اختیاری - رابطه اولویت می‌دانند و بر این باورند که لزومی ندارد علت برای پدید آوردن معلول، وجود معلول را ضروری گرداند؛ بلکه همین اندازه که طرف

۱. برخی از مخالفین فلاسفه، نبود علت تامه را یکی از علل معدهم شدن فعل می‌دانند، و یکی دیگر از دلایل آن را وجود علت تامه و عدم اراده او می‌دانند.

وجود را بر عدم رجحان دهد و ممکن را از حالت تساوی نسبت به وجود و عدم خارج گرداند، برای موجود شدن کفايت می‌کند. بنابر اين معلوم با آنكه علت تامه‌اش موجود است، وجودش ضروري و قطعی نیست؛ بلکه فقط نسبت به عدم اولويت دارد. علت اين اعتقاد متکلمين اين است که بر اين باورند تعميم سخن حکما به أفعال ارادی ناصواب است و موجب جبری بودن اين أفعال می‌شود. لذا گفته‌اند انسان وقتی کاري را انجام می‌دهد، در صورتی که همه ميادي و شرایط انجام آن کار فراهم باشد، انجام آن کار ضرورت پيدا نمی‌کند؛ بلکه نهايتأً اولويت می‌يابد، زيرا اگر انجام آن ضروري و واجب باشد فاعل در انجام آن مجبور است و اين با اختيار و اراده فاعل منافات دارد. (آخوندي، محمد حسين، ص ۱۱۷)

بنابر اين به نظر اينان، قاعده "الشيء مالم يجب لم يوجد"، عموميت ندارد و لزومی ندارد که علت، وجود را برای معلوم ضروري کند؛ بلکه اولويت پيدا کردن وجود، برای موجود شدن معلوم کفايت می‌کند.

ملا محمد طاهر بعد از آنكه اتفاق حکما و متکلمين را در نفي اولويت ذاتي می‌پذيرد، به بيان اختلاف آنها در اولويت غيري<sup>۱</sup> می‌پردازد و می‌گويد:

"حکما و متکلمين اختلاف کرده‌اند در اينکه فعل از فاعل به طريق وجوب صادر می‌شود يا به طريق اولويت. اعتقاد حکما و ابوالحسن بصری و تابعانيش اين است که فعل از فاعل به طريق وجوب صادر می‌شود، و گفته‌اند: الممكن ما لم يجب لم يوجد. يعني تا ممکن، واجب نشود از فاعل صادر نمی‌گردد و موجود نمی‌شود."

۱. اولويت ذاتي آن است که اولويت از ذات ممکن نشات گرفته باشد؛ نه آن که علت، آن را به او داده باشد. و اولويت غيري آن است که اين رجحان از ناحيه غير - که همان علت است - به شيء داده شود؛ يعني ذات شيء نسبت به وجود و عدم يكسان است، ولی عاملی خارجي يكی از آن دو طرف را برای شيء راجح می‌گردد. (آخوندي، همان)



و جماعتی از متكلمين را اعتقاد اين است که فعل در نظر فاعل، اولی و راجح گردیده و از وی صادر می شود بی آنکه به حدّ وجوب رسد و خلافش ممکن نباشد. و این مذهب حق است." (قمی، سفينة النجاة، ص ٨٠)

همچنین می گوید: "إنه ظهر و ثبت بما حقّناه، صحة صدور الفعل عن الفاعل بالأولوية بلا وجوب." (قمی، بهجهة الدارين فيالأمر بين الأمرين، ص ٢٢٢)

بنابر این قمی نیز در شمار آن دسته از متكلمانی است که می گویند: با وجود علت تامّه، صدور فعل از فاعل، تنها اولویت پیدا می کند؛ ولی واجب نمی شود. از دیدگاه او حکما، بنده را فاعل موجّب می دانند نه مختار؛ وی در تعریف فاعل مختار و موجّب می گوید:

"صدر فعل از فاعل، اگر واجب باشد و تخلّف ممکن نباشد، فعل را واجب می گویند و فاعل را موجّب. و اگر صدور فعل از فاعل واجب نباشد و او را فعل و ترک هر دو ممکن باشد، متكلمان این فاعل را قادر می گویند. پس اگر کردن و نکردن فاعل قادر به خواست خودش باشد، او را مختار می نامند." (قمی، سفينة النجاة، ص ٧٩)

وی عقیده دارد که در لغت عرب، جبر بر ایجاب صادق است و هر مفسدہ که لازم مذهب جبر است، لازم مذهب ایجاب نیز هست. (قمی، سفينة النجاة، ص ٨٤)

او یکی از دلایل مردود دانستن قول اولویت از دیدگاه حکما را این می داند که آنها ترجیح بلا مرجح یا ترجیح مرجوح را محال می دانند، آنجا که می گوید: "لأنّ بطّلان القول بالأولوية مبني على امتناع ترجيح المرجوح عقلاً." (قمی، بهجهة الدارين فيالأمر بين الأمرين، ص ٢٢٢)

البته او قائل به امکان آن است؛ چرا که لازمه این قول حکما را بطّلان ثواب و عقاب می داند:

"اما الترجح بلا مرجح و ترجيح المرجوح، فذهب الحكماء و كثير من المتكلمين إلى"

استحالتهما، فلرْمهم القول ببطلان الثواب و العقاب و مدح المحسن و ذمّ المسىء." (قمي، بهجة الدارين في الأمر بين الأمرين، ص ٢٢١)

به عقیده او، دلیل دیگر حکما بر نفی اولویت و إثبات ایجاد، این است که می گویند:

"در صورت وجود علت تامه فعل، ترکش ممکن نیست و در صورت عدم علت تامه، فعلش ممکن نیست." (قمي، سفينة النجاة، ص ٨٢)

این همان عقیده حکماست مبنی بر اینکه تخلّف معلول از علت تامه محال است. به این بحث در ضمن توضیح قاعده "الشیء ما لم يجب لم يوجد" پرداختیم و آن را نقد کردیم. اما ملا محمد طاهر در کتاب بهجه الدارین، به تفصیل درباره این دو شبهه بحث کرده و هر دو را رد کرده است. ما نیز در ادامه به بیان آن می پردازیم.

### شبهه ترجیح بلا مرجح

یکی از دلایل حکما برای إثبات ایجاد، این است که در مورد أفعال انسان باید یکی از دو طرف فعل یا ترك به وجوب برسد تا واقع شود. در غیر این صورت اگر فعلی واقع شود در حالی که هنوز به مرحله وجوب نرسیده، یعنی فعل و ترك آن برای انسان مساوی باشد، ترجیح بلا مرجح رخ داده است. نیز اگر فعل واقع شود در حالی که طرف ترك راجح بوده، در این صورت ترجیح مرجوح اتفاق افتاده است. آنها اولویت را نیز در اینجا باطل می دانند؛ چرا که می گویند با وجود اولویت در یک طرف، اگر طرف دیگر وقوعش ممتنع باشد، این همان وجوب است. اگر طرف دیگر وقوعش جایز باشد، در این صورت، اولویت دیگر اولویت نیست. (قمي، بهجه الدارين في الأمر بين الأمرين، ص ٢٢٤)

تقریر دیگری از شبهه نیز این است: آیا با وجود رجحان در یک طرف، وقوع

طرف مرجوح امکان دارد یا خیر؟ اگر امکان ندارد که فهو المطلوب، این همان وجوب است که منکر آن هستید. و اگر وقوع مرجوح با وجود رجحان در طرف دیگر امکان داشته باشد، این بسیار محال تر<sup>۱</sup> است از حصول یکی از دو طرف مساوی بدون مرّجح. (قمی، بهجه الدارین فی الأمر بین الأمرين، ص ۲۲۴)

65

این دلیل را ملا محمد طاهر از قول محقق طوسی می‌آورد و در پاسخ به آن می‌گوید:

"حينئذ لا نسلّم عدم كون الأولوية أولوية و وقوع ترجيح المرجوح؛ فان الإمكان على ما بيناه آنفًا على نوعين: إمكان عقلى و إمكان عادى. و كذا الوجوب والإمتناع. و الإمكان المفروض فى وقوع الطرف الآخر هو الإمكان العقلى لا العادى، بل مع الأولوية وقوع الطرف محال عادةً، و إمكان وقوع الطرف عقلاً مع امتناعه عادةً لا يستلزم عدم كون الأولوية أولوية و وقوع ترجيح المرجوح، بل المستلزم لهما هو إمكانه عادةً." (قمی، بهجه الدارین فی الأمر بین الأمرين، ص ۲۲۵)

ما نمی‌پذیریم که لازمه قول ما این باشد که دیگر اولویت، اولویت نباشد و یا اینکه ترجیح مرجوح اتفاق بیفتد؛ چرا که امکان، بنا بر آنچه بیان خواهیم کرد دو نوع است: امکان عقلی و امکان عادی، و همین طور وجود و وجوب و امتناع. و امکان مفروض در طرف دیگر (یعنی می‌گوییم با وجود اولویت پیدا کردن، وقوع طرف دیگر نیز امکان دارد) امکان عقلی است نه امکان عادی. (یعنی وقوع طرف دیگر از نظر عقلی امکان دارد؛ اما معمولاً اتفاق نمی‌افتد و واقع نمی‌شود) بلکه با اولویت، وقوع طرف مرجوح عادةً محال است و امکان وقوع آن از نظر عقلی با وجود امتناع وقوعش به طور معمول، مستلزم آن نیست که اولویت، اولویت نباشد و ترجیح مرجوح اتفاق بیفتد؛ بلکه لازمه آن دو، امکان وقوع مرجوح، عادة

۱. چرا که اولی ترجیح مرجوح است و دومی ترجیح بلا مرجح است. در واقع، وقوع مرجوح بسیار بعیدتر است از وقوع یکی از دو طرف مساوی بدون مرّجح.

می باشد.

در واقع او برای پاسخ به این شبهه می گوید:

وقوع طرف مرجوح عقلاً محال نیست و امکان عقلی دارد، ولی عادة محال و ممتنع است. به بیان ساده اگر یک طرف فعل یا ترک اولویت پیدا کند، وقوع طرف دیگر عقلاً محال نیست و به امکان عقلی ممکن است واقع شود، ولی عادةً و به طور معمول واقع نمی شود.

این اشکال حکما از آنجا ناشی می شود که دو نوع امکان را در نظر نگرفته اند؛ اشکال آنها زمانی وارد است که ادعا شود وقوع طرف مرجوح عادةً هم امکان دارد.

به عنوان مثال: کاتب هرگاه که علم به منفعت کتابت پیدا کند و کتابت در نظرش راجح و اولی شود، اراده کتابت می کند؛ با آنکه ممکن است (به امکان عقلی) که کتابت را ترک کند، ولی عادةً محال است آن را ترک کند، اما به جایی نمی رسد که نتواند ترک اراده کتابت کند. (قمی، سفينة النجاة، ص ۸۰)

با این بیان، ملا محمد طاهر، این دلیل حکما را برای رد اولویت و اثبات ایجاب، مردود می داند.

شاید مناسب باشد در جواب این شبهه، این نکته نیز ذکر شود که اگر - به طور - مثال خداوند مخیر بین انجام کار حسن یا احسن شود، لزومی ندارد که کار احسن را انجام دهد؛ بلکه اگر کار حسن را انجام دهد از حکمت و عدالت نمی افتد. و این یعنی ترجیح مرجوح لزوماً قبیح نیست.

### شبهه تخلف معلول از علت تامه

دلیل دیگر حکما برای مردود دانستن قول اولویت، این است که معتقدند تخلف معلول از علت تامه محال است. استدلال ایشان این گونه است که اگر

علت تامه شيء حاصل شود، معلوم وجوباً تتحقق می‌یابد و اگر با وجود علت تامه، عدم معلوم همچنان امکان داشته باشد - همان طور که قائلین به اولویت معتقدند - در این صورت تخلف معلوم از علت تامه پیش می‌آید. و با دو دلیل، تالی (امکان تخلف معلوم از علت تامه) را باطل می‌دانند، در نتیجه، مقدم هم باطل می‌شود و قول به ایجاب إثبات می‌شود.

ملا محمد طاهر این شبهه را این گونه بیان می‌کند:

"شبهة امتناع تخلف المعلوم عن العلة التامة، فهو أنه لو لم يجب اختيار العبد لأحد طرفى فعله الإختيارى و تركه بالنسبة إلى المبادى التى ليس شىء منها باختياره، لزم إمكان تخلف المعلوم عن العلة التامة. أما بيان الملازمات فبأنه إن لم يتحقق بعض المبادى التى يتوقف عليها الإختيار، إمتنع تحققه. وإن وجد جميع ما يتوقف عليه و أمكن عدمه، لزم إمكان التخلف عن العلة التامة. و لهم على بطلان التالى - و هو إمكان تخلف المعلوم عن العلة التامة - دليلان." (قمى، بهجة الدارين فى الأمر بين الأمرين، ص ۲۲۷)

شبهه امتناع تخلف معلوم از علت تامه، آن است که اگر با اختیار بنده یکی از دو طرف فعل یا ترک واجب نشود - نسبت به آن مبادی که در اختیار بنده نیست - امکان تخلف معلوم از علت تامه لازم می‌آید. اما بیان ملازمه آن است که اگر بعضی از مبادی که اختیار متوقف بر آنهاست تحقق نیابد (یعنی علت تامه تحقق پیدا نکرده باشد)، تتحقق فعل ممتنع می‌شود؛ و اگر علت تامه محقق شود ولی با این حال هنوز عدم وقوع فعل ممکن باشد، در این صورت تخلف معلوم از علت تامه لازم می‌آید. و آنها برای بطلان تالی، یعنی امکان تخلف معلوم از علت تامه دو دلیل می‌آورند.

اکنون به بیان دلایل حکما می‌پردازیم:

### دلیل اول

این دلیل بر این مبناست که قول اولویت و امکان تخلف معلوم از علت تامه،

مستلزم بطلان اصل «استحاله ترجح بلا مرجح»<sup>۱</sup> باشد. به بیان دیگر اگر علت تامه، تنها اولویت بخش باشد و ضرورتی در کار نباشد، و در واقع با وجود علت تامه تخلّف معلول از آن امکان داشته باشد و معلول موجود نشود، در این صورت ترجح بلا مرجح محال نیست. این در حالی است که همگی بر محال بودن آن اتفاق دارند. ملا محمد طاهر نیز به این مطلب اذعان دارد که:

إعلم أن المنسوبين إلى العلم، اختلفوا في استحالة الترجح بلا مرجح و ترجح المرجوح، بعد ما اتفقوا على استحالة الترجح بلا مرجح و ترجح المرجوح. (قمي، بهجة الدارين في الأمر بين الأمرين، ص ٢٢٧)

بنابر این تالی باطل است و به تبع آن مقدم نیز باطل می‌شود؛ آنگاه ثابت می‌شود تخلّف معلول از علت تامه امکان ندارد. به این ترتیب قول ایجاب نیز به إثبات می‌رسد.

ملا محمد طاهر بیان این اشکال را از علامه قوشچی می‌آورد:

هو أَنَّهُ يُجْبِي وُجُودُ الْمُعْلُولِ عِنْدَ وُجُودِ عُلْتَهِ التَّامَّةِ، وَ إِلَّا فَلَنْفَرَضْ وُجُودَهُ مَعَهُ فِي زَمَانٍ وَ عَدْمَهُ مَعَهُ فِي زَمَانٍ آخَرَ، فَوُجُودُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ إِنْ كَانَ لِأَمْرٍ لَمْ يُوجَدْ فِي الزَّمَانِ الْآخَرِ، لَمْ يَكُنْ مُسْتَجْمِعًا مَا فَرَضْنَاهُ مُسْتَجْمِعًا، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لِأَمْرٍ، لَزَمَ تَرْجِحُ أَحَدِ الْمُتَسَاوِيْنَ عَلَى الْآخَرِ بِلَا مَرْجِحٍ؛ لِأَنَّ التَّرْجِحَ الْحَاصِلَ مِنَ الْفَاعِلِ، مُشْتَرِكٌ بَيْنَ الزَّمَانَيْنِ. وَ بِهَذَا يَنْدِفعُ مَا يُقَالُ مِنْ أَنَّهُ لَمْ لَا يَكُونْ هَذَا تَرْجِيحاً بِلَا مَرْجِحٍ مِنَ الْمُخْتَارِ وَ أَنَّهُ جَائزٌ عِنْدَ بَعْضِهِمْ. إِنَّمَا الْمُسْتَحِيلُ - إِنْفَاقًا - هُوَ التَّرْجِحُ بِلَا مَرْجِحٍ مِنَ الْمُخْتَارِ؛ لِأَنَّا نَفْرَضْ إِرادَتَهُ أَوْ تَعْلِقَهَا لِكُونِهِ مِنْ شَرَائِطِ التَّأْثِيرِ مَوْجُودًا فِي الزَّمَانَيْنِ مَعًا، فَلَا يَتَصَوَّرُ مِنْهُ تَرْجِحٌ مُخْصُوصٌ بِأَحَدِ الزَّمَانَيْنِ، فَيُكَوِّنُ وَقْوَعَ الْوُجُودِ فِي أَحَدِهِمَا دُونَ الْآخَرِ تَرْجِحًا بِلَا مَرْجِحٍ. وَ إِنَّهُ باطل بِدِيهَةٍ وَ إِنْفَاقًا. (قوشچی، ص ۷۳)

هنگام وجود علت تامه، وجود معلول واجب می‌شود. و اگر این گونه نباشد

۱. منظور از ترجح بلا مرجح، آن است که یک معلول بدون علت بر معلول دیگر ترجیح پیدا کند و در واقع علت فاعلی وجود نداشته باشد، که این محال است.

(واجب نباشد) پس باید فرض کنیم در زمان الف با وجود علت تامه، معلول هم وجود دارد، و در زمان ب با وجود علت تامه، معلول وجود ندارد. پس اگر در زمان الف وجود معلول بخاطر امری باشد که در زمان ب موجود نیست، پس در این صورت آنچه را ما علت تامه فرض کردیم، علت تامه نبوده است؛ و اگر این گونه نباشد؛ یعنی وجود معلول در زمان الف به خاطر امر دیگری نباشد، در این صورت ترجح بلا مرجح رخ داده، چون در این زمان، معلول بدون علت موجود شده است و این نزد جمیع عقلاً محال است. بنابر این فرض ما باطل می‌شود، و ثابت می‌شود که با وجود علت تامه، وجود معلول ضروری است.

وی در ادامه بیان می‌کند که در این فرض ما، ترجیح بلا مرجح که نزد بعضی جایز است رخ نداده؛ بلکه ترجح بلا مرجح رخ داده که نزد همه عقلاً محال است؛ چرا که ما فرض کردیم اراده فاعل و تعلق آن به فعل که از شرایط تاثیر است، در دو زمان مساوی باشد (یعنی علت تامه در دو زمان به طور مساوی موجود است). بنابر این نمی‌توان گفت ترجیح، مخصوص یکی از زمانهاست؛ بلکه ترجیح حاصل از فاعل در دو زمان، مشترک است. پس موجود شدن معلول در یکی از این دو زمان، ترجح بلا مرجح است که اتفاقاً باطل است.

علامه طباطبائی این اشکال را به این نحو تقریر می‌کنند:

"انَّ فِي الْقُولِ بِالْأَوْلَى بِطَالَّاً لِضُرُورَةِ تَوْقُّفِ الْمَاهِيَّاتِ الْمُمْكِنَةِ فِي وُجُودِهَا وَعَدَمِهَا عَلَى عَلَّةٍ، إِذْ يَجُوزُ عَلَيْهِ أَنْ يَقُولَ الْمَرْجُوحُ، مَعَ حَصْولِ الْأَوْلَى لِلْجَانِبِ الْآخَرِ وَ حَضُورِ عَلَّتِهِ التَّامَّةِ. وَ قَدْ تَقْدِمُ أَنَّ الْجَانِبَ الْمَرْجُوحَ الْوَاقِعَ يَسْتَحِيلُ تَحْقِيقُ عَلَّتِهِ حِينَئِذٍ، فَهُوَ فِي وَقْوَعِهِ لَا يَتَوَقَّفُ عَلَى عَلَّةٍ." (طباطبائی، نهایة الحکمة، ص ۶۰)

قول اولویت باطل است؛ چرا که ماهیاتِ ممکن در وجود و عدمشان متوقف بر علت هستند. و بنابر عقیده به اولویت، وقوع جانب مرجوح در حالی جایز است که در طرف دیگر اولویت حاصل شده و علت تامه حاضر شده است. در

حالی که تحقق علت جانب مرجوح، در این هنگام محال است. پس اگر جانب مرجوح واقع شود، بدون علت واقع شده است. و این همان ترجح بلا مرجوح است که نزد همه محال است.

استاد مصباح این عبارت را این گونه شرح می‌دهد:

مقدمه اول: اگر مرجح (علت تامه) اولویت بخشن باشد، ترجح بلا مرجوح محال نیست.

یعنی فرض مرجحی که اقتضای اولویت داشته باشد، نه اقتضای ضرورت، مستلزم بطلان اصل "استحاله ترجح بلا مرجوح" است. برای روشن شدن ملازمه باید جانب مرجوح را در نظر گرفت. لازمه اولویت جانب راجح این است که با فرض تحقق مرجح و حصول رجحان و اولویت برای جانب راجح و با فرض عدم مرجح برای جانب مرجوح، باز تحقق مرجوح جائز باشد. اما جائز التحقق بودن جانب مرجوح جز به معنای امکان ترجح آن نیست، پس لازمه اولویت این است که جانب مرجوح بدون مرجح بتواند ترجح یابد؛ به تعبیر دیگر، لازمه آن امکان ترجح بلا مرجح است در جانب مرجوح. در واقع لازمه اولویت این است که با فرض تحقق علت تامه یک جانب و حصول اولویت و رجحان برای آن، باز جانب مرجوح قابل تتحقق باشد. و با توجه به اینکه تحقق علت تامه جانب مرجوح محال است، لازم می‌آید که جانب مرجوح قابل تتحقق باشد. بدون حصول علت تامه آن. دلیل اینکه تحقق علت تامه جانب مرجوح محال است، این است که آن را مرجوح و جانب دیگر را راجح فرض کرده‌ایم. بنابر فرض، فقط تحقق علت تامه یک طرف سبب رجحان و اولویت آن طرف است، و بالعکس: رجحان و اولویت یک طرف فقط مسبب از تحقق علت تامه آن طرف است. بنابراین، اگر فرض کردیم طرفی رجحان نیافته، به معنای این است که علت تامه

آن محقق نشده است، پس فرض مرجوحیت یک طرف مستلزم فرض عدم تحقق علت تامه آن طرف است.

مقدمه دوم: تالی باطل است، ترجح بدون مرجح محال است.

نتیجه: محال است مرجح، اولویت بخش باشد، بلکه ضرورت بخش است.

(مصطفی‌یزدی، شرح نهایة الحکمة، ج ۲، ص ۲۱۳ و ۲۱۴)

### پاسخ ملا محمد طاهر به دلیل اول

اما ملا محمد طاهر در جواب این دلیل می‌گوید:

" فعل با وجود علت تامه، اولی از ترک است و ترک معلول با وجود علت تامه، ممکن غیر واقع است. بنابراین، از آنچه ما بیان کردیم ترجح بلا مرجح لازم نمی‌آید. و بر تقدیری که آن نیز نباشد، ترجح بلا مرجحی که محال است لازم نمی‌آید؛ زیرا که ترجح بلا مرجحی که نزد عقلاً محال است، به معنی حصول فعل و اثر، بدون فاعل و مؤثر است. و از آنچه ایشان تغیر نمودند این لازم نیاید؛ بلکه چیزی که لازم می‌آید امکان ترجیح و تاثیر فاعل است بلا مرجح، و این بنا بر آنچه ما اختیار کردیم و قبلًا ذکر شد قصوری ندارد." (قمی، سفینة النجاة، ص ۸۳)

ایشان در بهجه الدارین نیز همین مضمون را در جواب علامه قوشچی می‌آورند: " وأما الجواب عن الدليل الأول على بطلان التالى فبمنع الملازمة؛ لأنّا لا نسلم على تقدیر عدم وجوب المعلول عند العلة فرض وقوعه معها في وقت و عدمه معها في وقت؛ بل الحق أنّ وجود المعلول عند وجود العلة الأولى، فلا يمكن عدمه عادةً عند وجود العلة لامتناع وقوع ترجيح المرجوح عادةً على ما حققناه سابقاً. وإن سلمنا لزوم فرض وقوعه في وقت دون آخر، على ما ذكره، فلا نسلم لزوم الترجح بلا مرجح؛ لأنّ المراد به هو حصول الأثر بلا تأثير مؤثر و لم يلزم مما ذكره من إشتراك الإرادة بين الزمانين الترجح بهذا المعنى. نعم، اللازم منه الترجح بلا مرجح بمعنى تخصيص القادر أحد مقدوريه بالوقوع بدون داع مختص." (قمی، بهجه الدارین فی الامر بین الامرين، ص ۲۲۸)

ملازمهای که در دلیل اول آمده، قابل قبول نیست؛ چرا که بنا بر عدم وجود وجود معلول هنگام حضور علت تامه، نمی‌پذیریم که با وجود علت تامه، معلول در یک زمانی واقع شود و در زمانی دیگر واقع نشود؛ بلکه حق آن است که بگوییم هنگام وجود علت تامه، وجود معلول اولویت پیدا می‌کند، و عموماً ممکن نیست که با وجود علت تامه، معلول واقع نشود؛ چرا که ترجیح بلا مرجح هم عموماً اتفاق نمی‌افتد (ممکن غیر واقع است). حال اگر فرض او را آن گونه که بیان کرد بپذیریم، اما با این حال قبول نمی‌کنیم که در این صورت ترجیح بلا مرجح (که نزد همه محال است) اتفاق بیفتد؛ چرا که مراد از ترجیح بلا مرجح، حصول اثر بدون تاثیر موثر است (یعنی بدون وجود علت، معلول واقع شود)؛ در حالی که از آنچه در این دلیل ذکر شده ترجیح به این معنا لازم نمی‌آید؛ چرا که در هر دو زمان اراده (فاعل) مشترک است (و علت موجود است). البته بله لازمه این فرض آنها ترجیح بلا مرجح است. به این معنا که اراده فاعل به یکی از دو مقدورش (وجود یا عدم وجود معلول) بدون داعی و انگیزه خاصی تعلق گرفته باشد.

بنابر این ملا محمد طاهر مبنای این دلیل را - که وقوع ترجیح بلا مرجح است - نمی‌پذیرد. به عقیده او، در فرض آنها، تنها ترجیح بلا مرجح رخ می‌دهد که آن هم جایز است.

## دلیل دوم

ابتدا این دلیل را از علامه طباطبائی نقل می‌کنیم:

”فَإِنْ حَصُولَ الْأُولَى يَعْلَمُ بِأَحَدِ جَانِبِ الْوُجُودِ وَالْعَدَمِ لَا يَنْقُطِعُ بِهِ جَوازُ وَقْعَ الطَّرْفِ الْآخَرِ وَالسُّؤَالُ يَعْلَمُ بِتَعْيِينِ الطَّرْفِ الْأُولَى مَعَ جَوازِ الطَّرْفِ الْآخَرِ عَلَى حَالِهِ، وَإِنْ ذَهَبَتِ الْأُولَى إِلَى غَيْرِ النَّهَايَةِ، حَتَّى يَنْتَهِ إِلَى مَا يَعْتَدِي بِهِ الطَّرْفُ الْأُولَى وَيَنْقُطِعُ بِهِ جَوازُ الطَّرْفِ الْآخَرِ“

و هو الوجوب." (طاطبایی، نهایة الحکمة، ص ۶۰)

"حصول اولویت در یکی از دو طرف وجود یا عدم، جواز وقوع در طرف دیگر را از بین نمی‌برد، و سؤال در مورد تعیین یک طرف با وجود جواز طرف دیگر همچنان باقی است حتی اگر اولویت‌ها بی‌نهایت باشند، تا اینکه متنه شود به عاملی که یک طرف را معین کند و جواز وقوع طرف دیگر را از بین ببرد و آن عامل، وجوب است."

استاد مصباح در شرح این عبارت می‌گوید:

مقدمه اول: اگر علت، اولویت وجود یا عدم به ماهیت بخشد، ماهیت با فرض تحقق علت نیز هنوز جائز الطرفین است.

مقدمه دوم: اگر ماهیت با فرض تحقق علت هنوز جائز الطرفین باشد، «سؤال لم»<sup>۱</sup> در مورد ماهیت قطع نمی‌شود.

توضیح اینکه چیزی که موجب سؤال لم است، جائز الطرفین بودن ماهیت است. حال اگر فرض کنیم مرجحی موجود شود و مثلاً طرف وجود را اولویت بخشد، چون طرف عدم هنوز برای ماهیت جائز است، باز ماهیت جائز الطرفین است و سؤال لم قطع نمی‌شود؛ پس فرض وجود مرجح اول موجب قطع سؤال لم نشد و برای قطع سؤال باید مرجح دیگری فرض کرد. نقل کلام در این مرجح می‌کنیم. این مرجح نیز اگر اولویت بخشد، به دلیلی که گذشت، با فرض وجود آن، سؤال قطع نمی‌شود و احتیاج به فرض مرجح سومی هست و این سلسله مرجحها و اولویتها، و لو بی‌نهایت شوند، مدامی که وجوب آور نباشند، موجب قطع سؤال لم نمی‌شوند.

مقدمه سوم: اگر سؤال لم قطع نشود، علت و مرجح مفروض حقیقتاً علت و

۱. منظور از سؤال لم، سؤال از علت است.

مرجح نیست.

نتیجه: اگر فرض کنیم علتی به ماهیت اولویت وجود یا عدم بخشد، این علت، علت و مرجح واقعی نیست؛ به عبارت دیگر، فرض علت با فرض اولویت بخشی سازگار نیست. پس ادعای متکلمین، مبنی بر تحقق «علت اولویت بخش» برای ماهیت، باطل است. (مصباح یزدی، شرح نهایة الحکمة، ج ۲، ص ۲۱۰ و ۲۱۱)

در این دلیل گفته می‌شود:

با حضور علت تامه، محال است معلول تخلّف کند و واقع نشود. و با وجود علت تامه، وجود معلول واجب می‌شود، چرا که اگر بنا به گفته شما با حضور علت تامه، وجود معلول تنها اولویت پیدا کند، در این صورت هنوز عدم معلول نیز جایز است و این یعنی با اینکه علت تامه موجود است؛ یک طرف وجود یا عدم هنوز تعین پیدا نکرده است. بنابر این، برای این تعین، به علت دیگری نیاز داریم که بالأخره یکی از دو طرف وجود یا عدم را به طور قطعی معین کند و نقل کلام به این علت نیز می‌شود. پس قول شما در مورد اولویت باطل می‌شود و ادعای ما در مورد عدم امکان تخلّف معلول از علت تامه به إثبات می‌رسد.

ملا محمد طاهر این دلیل را از بیان ابن سینا می‌آورد:

و أَمَّا الثانى فما ذَكَرْتُ إِنْ سِينَا فِي الْهَيَاتِ الشَّفَا. وَ هُوَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الْمَعْلُولُ وَاجِبًا بالعَلَةِ وَ بِالْقِيَاسِ إِلَيْهَا مُمْكِنًا أَيْضًا، فَكَانَ يَجُوزُ أَنْ يَوْجُدْ وَ أَنْ لَا يَوْجُدْ غَيْرَ مُتَخَصِّصٍ بِأَحَدِ الْأَمْرَيْنِ. وَ هَذَا مُحْتَاجٌ مِنْ رَأْسِ إِلَى وَجْهِ شَيْءٍ ثَالِثٍ مُتَعَيْنٍ لَهُ بِالْوَجْهِ عَنِ الْعَدَمِ أَوِ الْعَدَمِ عَنِ الْوَجْهِ عِنْدَ وَجْهِ الْعَلَةِ، فَيَكُونُ ذَلِكَ عَلَةً أُخْرَى، وَ يَتَمَادِي الْكَلَامُ إِلَى غَيْرِ النَّهَايَةِ. وَ إِذَا تَمَادَى إِلَى غَيْرِ النَّهَايَةِ، لَمْ يَكُنْ مَعَ ذَلِكَ قَدْ تَخَصَّصَ لَهُ وَجْهٌ، فَلَا يَكُونُ قَدْ حَصَلَ لَهُ وَجْهٌ وَ هَذَا مُحَالٌ؛ لَا لَأَنَّهُ ذَاهِبٌ إِلَى غَيْرِ النَّهَايَةِ فِي الْعَلَلِ فَقَطْ، فَإِنَّ هَذَا فِي هَذَا الْمَوْضِعِ بَعْدَ، مُشْكُوكٌ فِي إِحْالَتِهِ؛ بَلْ لَأَنَّهُ لَمْ يَوْجُدْ بَعْدَ مَا يَتَخَصَّصُ. وَ قَدْ فَرَضْتُ مُوجَدًا، فَقَدْ صَحَّ أَنْ كُلَّ مَا هُوَ مُمْكِنٌ الْوَجْهُ لَا يَوْجُدُ مَا لَمْ يَجِدْ. " (ابن سینا، ص ۳۹)



ابن سینا می‌گوید: "اگر با وجود علت تامه، وجود معلول واجب نشود و همچنان وجودش نسبت به آن ممکن باشد، پس جایز می‌شود که موجود باشد یا نباشد، در حالی که هنوز به وجود یا عدم اختصاص پیدا نکرده باشد. بنابر این در اینجا به شیء ثالثی نیاز است که وجود یا عدم را برای معلول معین کند. پس این شیء نیز علت دیگری می‌شود و اگر باز هم باوجود این علت، وجود معلول واجب نشود، همین کلام تا بی‌نهایت ادامه دارد. و هنگامی که تا بی‌نهایت ادامه پیدا کرد، با این حال هنوز وجود برای آن اختصاص پیدا نکرده است، پس وجود برایش حاصل نشده است و این محل است؛ و این محل بودن فقط به خاطر این نیست که در مورد علل تا بی‌نهایت رفتیم - چرا که در این موقعیت اگر هم تسلسلی باشد محل بودنش مشکوک و اختلافی است - بلکه به این دلیل که معلول بعد از آنکه تخصیص پیدا کرد، موجود نشد، در حالی که ما فرض کردیم معلول موجود است. بنابر این صحیح است که بگوییم شیء ممکن تا واجب نشود موجود نمی‌شود.

### پاسخ ملا محمد طاهر به دلیل دوم

وی در جواب این دلیل حکما برای محل بودن امکان تخلف معلول از علت تامه، می‌گوید:

"والجواب عن الثنی بأنه: إن أراد بقوله «يجوز أن يوجد و أن لا يوجد» الجواز العادي، فالملازمة ممنوعة؛ لأن عدم الوجوب لا يستلزم إلا الإمكان العادي و هو أعم من الواقع. وإن أراد به الجواز والإمكان، العقلى فالملازمة مسلمة؛ ولكن لا يلزم أن لا يكون متخصصاً بأحد الأمرين، لكن يلزم أن يكون محتاجاً من رأس إلى شىء ثالث، بل الحق على ما حققناه أن المعلول مع العلة وإن كان ممكناً غير واجب عقلاً ولكنه أولى، و واجب عادةً لامتناع ترجيح المرجوح عادةً، فهو حينئذ متخصص بالوجود فلا يلزم الاحتياج إلى شىء ثالث." (قمي، بهجة الدارين في الأمر بين الأمرين، ص ۲۲۸)

جواب دلیل دوم این است که در این عبارت ابن‌سینا که می‌گوید: "در صورتی که با وجود علت تامه، وجود معلول واجب نشود؛ وجود و عدم وجود معلول جایز می‌شود؛ اگر مراد از "جواز" جواز عادی باشد، ملازمه برقرار نیست، چون عدم وجوب مستلزم امکان عادی است و امکان عادی هم اعم از وقوع است. و اگر مراد از آن جواز عقلی باشد ملازمه برقرار است.<sup>۱</sup> اما لازمه این امر آن نیست که معلول به وجود یا عدم، تخصیص نخورده باشد و معلول از ابتدا نیازمند شیء ثالثی باشد که آن را تخصیص بزند؛ در واقع حقیقت آن است که معلول با وجود علت تامه، اگر چه ممکن است و عقلاً واجب نمی‌شود؛ اما در این صورت وجود معلول اولویت دارد و عادةً واجب است؛ چرا که ترجیح مرجوح عادةً محال است و اتفاق نمی‌افتد، پس معلول از ابتدا عادةً به وجود تخصیص نخورده و به شیء سومی هم نیاز ندارد.

مبنای این پاسخ ملا محمد طاهر، تفکیک میان امکان و امتناع عقلی و عادی است. از نظر او این گزاره که «با وجود علت تامه، وجود معلول واجب نمی‌شود و تنها اولویت پیدا می‌کند»، به این معناست که از نظر عقلی معلول ممکن است با وجود علت تامه موجود نشود، اما معمولاً معلول موجود می‌شود و عدم معلول امتناع عادی دارد.

او هر دو دلیل حکما را در مورد بطلان امکان تخلف معلول از علت تامه با مضامینی که آورده شد رد می‌کند، آنگاه یک پاسخ کلی نیز به اصل شبهه می‌دهد و می‌گوید:

"فاما الجواب عن أصل الشبهة: فبمنع بطلان التالى و هو إمكان تخلف المعلول عن

۱. چون در جواز عادی، معلول حتماً به دنبال علت تامه می‌آید؛ یعنی با وجود علت تامه، معلول عادة موجود می‌شود و عدم وجود معلول عادة ممتنع است، اما در جواز عقلی، معلول می‌تواند موجود باشد یا نباشد؛ یعنی با وجود علت تامه، وجود و عدم وجود معلول امکان عقلی دارد.

عَلْتَه التامة عقلاً؛ لأنّ الحق إمكانه عقلاً و إن امتنع عادةً." (قمي، بهجة الدارين في الأمر بين الأمرين، ص ٣٩)

بنابر این به عقیده او، تخلّف معلول از علت تامه امکان عقلی دارد، اگرچه عادتاً ممتنع است و اتفاق نمی افتد.

## نتیجه گیری

از مجموع مطالب بیان شده می توان نتیجه گرفت که در اندیشه ملا محمد طاهر قمی، آنچه حکما در تفسیر چگونگی افعال انسان بیان می کنند، همان جبر است. چرا که حکما بر این باورند که شیء ممکن تا وقتی به حد ضرورت و وجوب نرسد، به وجود نمی آید و فعل انسان هم از جمله ممکنات است، لذا تا به حد وجوب نرسد از او صادر نمی شود؛ قمی این عقیده حکما را عین جبر می داند و به شدت با مبانی این دیدگاه مخالفت می کند؛ زیرا حکما به دو دلیل قائل به ایجاب هستند و قول اولویت را باطل می دانند: محال بودن ترجیح بلا مردح و محال بودن تخلّف معلول از علت تامه؛ اما ملا محمد طاهر، این دو را جایز می داند و معتقد است که اگرچه این دو امکان عادی ندارند و عادتاً اتفاق نمی افتد؛ ولی امکان عقلی دارند.

## منابع

- آخوندی، محمدحسین، در سایه سار حکمت شرح و توضیح بدایه الحکمة، قم، نشرهاجر، دوم، ۱۳۸۶ ش.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، الشفا (الإلهیات)، قم، مکتبة آیة الله المرعشی، ۱۴۰۴ ق.
- صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربع، بیروت، دار احیاء البراث، سوم، ۱۹۸۱م.
- طباطبائی، سید محمد حسین، نهاية الحکمة، قم، موسسه النشر الإسلامي، دوازدهم.
- طباطبائی، سید محمد حسین، بدایه الحکمة، قم، موسسه النشر الإسلامي، اول.
- قمی، محمدطاهر، سفینه النجاة، تصحیح و تعلیق: درگاهی، حسین؛ طارمی، حسن، تهران، نیک معارف، اول، ۱۳۷۲ ش.
- قمی، محمد طاهر، بهجه الدارین فی الأمر بین الأمرين (نسخه خطی)، مشهد، کتابخانه مرتضوی، تاریخ کتابت: ۱۰۸۶ق.
- قوشچی، علام الدین علی بن محمد، شرح تجرید الإعتقاد، منشورات رضی.
- صبحی بزدی، محمد تقی، شرح نهاية الحکمة، تحقیق و تصحیح: عبودیت، عبد الرسول، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، اول، ۱۳۸۷ ش.
- صبحی بزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، تهران، بین الملل، هفتم، ۱۳۸۶ ش.